

## بررسی و تحلیل آخر خوش شاهنامه با تأکید بر مبانی سنت شفاهی روایات حماسی ایرانی

دکتر بهروز چمن‌آرا<sup>۱</sup>

### چکیده

مثل «شاهنامه آخرش خوش است» مثلی معروف در فرهنگ عامه ایرانیان است که بار معنایی آن دو وجه مختلف دارد. غالب محققان این مثل را کنایه و اشاره‌ای طنزآلود به اتفاقی ناخوشایند در پایان اثر استنباط کرده‌اند<sup>(۱)</sup>. اما به نظر می‌رسد که لاقول در فرهنگ عامیانه و در ادبیات شفاهی نقالان، این مثل در حالت عکس نیز کاربرد داشته است. مقاله حاضر بر آن است تا با گزارش بنیادها و دامنه داستانی دو سنت نسبتاً مستقل «رسمی» و «غیر رسمی» روایات حماسی ایرانی، ضمن تأکید به وجه تعریضی مثل مذکور، پنجره‌ای تازه در استدراک برخی معانی و مفاهیم حماسی بگشاید. بدین منظور، مبحث اصالت و گستردگی سنت کهن شفاهی اساس کار این تحقیق قرار گرفته و بنا به ضرورت موضوع، ساختار و فرم دو شاخه تنومند از روایات شفاهی ایرانی یعنی «حلقه حماسی سیستانی» و «شاهنامه کردی» را که احتمالاً از دسترس گفتمان تأثیرگذار «روایت رسمی» مصون مانده‌اند به بحث کشیده است. استنباط این تحقیق چنین است که مثل «شاهنامه آخرش خوش است»، در سطح درک و دریافت برخی راویان و حماسه‌خوانان از شاهنامه، در سنت روایت شفاهی، معنایی دگرگونه یافته است. همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که روایت شفاهی شاهنامه گاه چه تفاوت‌های بنیادینی با روایت فردوسی پیدا کرده و این دو، از منظر ساختار و درون‌مایه، دارای اختلاف‌های چشمگیری هستند. بنابراین پایان خوش شاهنامه، در بخشی از سنت روایت شفاهی، به بازگشت قدرت به گروه پهلوانان شاهنامه و انتقام‌گیری آذربرزین فرزند فرامرز از بهمن، آخرین شاه کینه‌جوی کیانی اشاره می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** آخر شاهنامه، نقالی، شاهنامه‌خوانی، حلقه سیستانی، شاهنامه کردی.

۱- دکترای ایران‌شناسی، انستیتو ایران‌شناسی دانشگاه جورج آگوست گوتینگن آلمان behrooz\_ch@yahoo.com

## مقدمه

«شاهنامه آخرش خوش است» مثلی معروف در فرهنگ عامه ایرانیان است. بار معنایی این مثل، دو وجه مختلف دارد که وجه اول در بیان کارکرد اجتماعی آن است. غالب محققان این مثل را اشاره‌ای طنزآلود به اتفاقی ناخوشایند در پایان کار و آن را یک «تعریض» استنباط کرده‌اند<sup>(۲)</sup>. اما به نظر می‌رسد که حتی اگر این معنا، معنای حقیقی مثل فوق باشد، لااقل در فرهنگ عامیانه، این مثل در حالت عکس نیز کاربرد داشته باشد (متضمن وجه التزامی)؛ یعنی می‌تواند بیانگر حالتی باشد که در آغاز، آشفتگی و وضعیتی ناخوشایند بر آن مستولی شده است، ولی این امیدواری و ایمان وجود دارد که بتوان برای آن پایانی خوشایند متصور شد.

## دامنه داستانی شاهنامه

شاهنامه در آغاز با روایت شاهان پیشدادی، دورانی پرفروغ از حکومت پادشاهان ایرانی بر جهان و رزم آنان با دیوان و انیرانیان را به نمایش می‌گذارد و ایران‌شهر و شهریاران آن را تجلی‌گاه نبوغ، دادگستری و سعادت می‌داند. فروغ پادشاهی ایران‌زمین در دوره کیانیان روندی افولی دارد و دربردارنده پرده‌هایی از تراژدی ایرج و کین‌خواهی منوچهر از سلم و تور است و در ادامه با بی‌خردی و هوس‌بازی کیکاووس، خون سیاوش ریخته می‌شود و تراژدی رستم و سهراب پدید می‌آید. پایان‌بخش روایت کیانیان، دوره پرفروغ کیخسرو کیانی است که پس از کین سیاوش، قدرت را کنار گذاشته و به آسمان عروج می‌کند و به جاویدانان می‌پیوندد. همان‌گونه که می‌دانیم، روایت ساسانیان پایان‌بخش دفتر شاهنامه است. اگر به بخش پایانی داستان ساسانیان در شاهنامه فردوسی مراجعه کنیم، سرایشی تند افول حکومت ساسانیان را دست کم پس از حکومت سی‌وهشت ساله خسرو پرویز مشاهده خواهیم کرد. پادشاهی شیرویه هفت ماه (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۳۲۳)، اردشیر شیروی (همان: ۳۷۷) یک سال، فرابین (همان: ۳۸۵) پنجاه روز، بوراندخت (همان: ۳۹۳) شش ماه، آرم-دخت (همان: ۳۹۹) چهار ماه و فرخ‌زاد (همان: ۴۰۳) یک ماه به طول می‌انجامد و سرانجام دوران پادشاهی نافرجام یزدگرد شهریار (بزه‌گر) (همان: ۴۰۹) فرا می‌رسد که ناگزیر تن به گریز از بغداد به خراسان و طوس<sup>(۳)</sup> داده، به دست آسیابان کشته می‌شود و پس از آن در اندک زمان، دفتر پادشاهان

ایرانی در پیچیده می‌شود. این بخش فرجامین از شاهنامه مملو از حوادث ناگوار و ناخوشایند است. برادرکشی و پدرکشی، جنگ قدرت، بی‌دانشی و بی‌تجربگی شاهان، سرکشی خاندان‌ها و دهقانان و رزم نافرجام سرداران ایرانی در برابر اعراب مهاجم و فضای داستانی پایان نافرجام سلطنت یزدگرد، با فضای پرطننه و جهان‌گیری آغاز شاهنامه در تضاد است. به همین دلیل قاعدتاً نمی‌توان فصل آخر شاهنامه را شیرین و دلکش دانست و گفت:

مگر این سخن را نداری به یاد      که گفتند پیران دانانهاد  
 که شهنامه را فصل آخر خوش است      دل انگیز و شیرین و بس دلکش است  
 (یغمایی، ۱۳۶۸: ۱۹۱)

مگر آن که یا چنین پایان ناخوشایندی را خوشایند بینداریم یا آن که اصولاً پایان شاهنامه بر موضوعی دیگر دلالت داشته باشد که خوشایند و شیرین و دلکش است.

#### چرا آخر شاهنامه خوش است؟

درباره خوش بودن پایان شاهنامه دلایل متعددی بیان شده<sup>(۴)</sup> که از آن میان یکی مجاز دانستن کلمه «خوش» به علاقه تضاد با «ناخوش و بدفرجام» است (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۵۳) و دیگری آغاز شدن شاهنامه با ستایش سلطان محمود (به ظاهر خوش) و نکوهش او در پایان کتاب (سوء عاقبت) (همان). اما بر اساس دیدگاه مؤلف *طومار شاهنامه فردوسی*، شاهنامه در بردارنده نکته‌ای قابل توجه است که در آغاز روایت پادشاهی بهمن آمده است:

«پیش از آن که داستان بهمن را آغاز کنیم، باید در اینجا مطلبی را متذکر شوم که از این پس آنچه نوشته می‌شود از زبان نقالان و پیش‌کسوتان ما می‌باشد که سینه به سینه نقل شده و برای این که گفتار این پیش‌کسوتان به فراموشی سپرده نشود و مردم بدانند معنی شاهنامه آخرش خوش است چیست آنچه را که می‌گویند پور اسفندیار چه کرده است به عنوان یادگار می‌نویسم» (*طومار شاهنامه فردوسی*، ج ۲: ۱۱۰۹).

این عبارت از آن جهت شایان توجه است که معنی مثل معروف را مرتبط با داستان بهمن دانسته است و چنان که می‌دانیم، داستان بهمن یا بهمن‌نامه<sup>(۵)</sup> آخرین کتاب از مجموعه روایات حلقه سیستانی<sup>(۶)</sup> و آخرین بخش روایات نقالی شاهنامه است.<sup>(۷)</sup>

سنت شفاهی شاهنامه برای سده‌های متوالی پیش از فردوسی محمل روایات پهلوانی و رمانس‌های ایرانی بوده است و در بطن خود داستان‌های بسیاری را حفظ و نسل به نسل منتقل کرده است. روایات حماسی و پهلوانی به روایت سنت شفاهی که الزاماً بازگوکننده داستان‌های شاهنامه فردوسی نیست، در سده‌های پیش و پس از فردوسی بیشترین تأثیر را بر توده ایرانی داشته و در سده‌های اخیر با تولید طومارها و دیگر ملزومات نقل، نقش خود را در پیوند هرچه بیشتر مردم با عناصر ژانر ادبی حماسی ایرانی «شاهنامه»- برجسته‌تر ساخته است.

امروزه به جز معدود کتاب‌هایی چون *سام‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *کوش‌نامه* و غیره که جملگی برآمده از سنت حلقه سیستانی هستند، دسته‌ای دیگر از منابع دست اول کتبی با نام *شاهنامه کردی*<sup>(۸)</sup> به زبان ادبی گورانی<sup>(۹)</sup> در دسترس است که درک ما را از ادبیات حماسی ایران‌زمین فراخ‌تر کرده است. هرچند هنوز اطلاعات تحلیلی ما در این باره چشمگیر نیست، اما امید می‌رود مطالعات جدید در آینده نزدیک، درک عمیق‌تری از روایات شاهنامه کردی و سیستانی به دست بدهد.

آنچه بیش از همه توجه ما را جلب می‌کند اختلافی است که بین خط داستانی سنن روایی شفاهی و نقالی، حلقه سیستانی و شاهنامه کردی از یک طرف و شاهنامه فردوسی از طرف دیگر وجود دارد.

در گروه اول، آفرینش جهان با کیومرث و گاه با جمشید آغاز می‌شود<sup>(۱۰)</sup> و پس از فراز و فرود بسیار و جنگ‌های پی‌درپی با تورانیان، سرانجام پس از کشته شدن رستم به دست برادرش شغاد، بهمن که بر سریر شاهی ایران‌زمین نشسته است بر آن می‌شود تا به بهانه کین اسفندیار، از خاندان زال انتقام بگیرد. او در معیت لشکری گران به زابل و سیستان حمله می‌کند و در سه (به روایت ایرانشاه شش) جنگ پی‌درپی موفق می‌شود خاندان زال را زندانی و پراکنده کرده و فرامرز یل را کشته و جسد بی‌جان او را پس از یک هفته به دار بکشد. پیرنگ این روایت با ورود آذربرزین - فرزند فرامرز - و آزاد کردن خاندان زال و نهایتاً کشته شدن همزمان اژدها و بهمن با هم به دست آذربرزین به پایان می‌رسد. روایت *بهمن‌نامه* بالغ بر ۱۰۴۴۳ بیت است (عقیقی، ۱۳۷۰) و این در حالی است که در

شاهنامه فردوسی، داستان کین خواهی بهمن از خاندان زال منحصر به ۱۶۰ بیت و مشتمل است بر رزم بهمن و فرامرز و گرفتار شدن فرامرز به دست لشکریان بهمن و زنده به دار کشیدن فرامرز و سرانجام ممانعت پیشوتن از ادامه رزم با زابلیان (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۴۷۱-۴۸۵)<sup>(۱۱)</sup> و پس از آن ورود به داستان همای و داراب و اسکندر و ادامه شاهنامه که مشتمل است بر وقایع دوره ساسانیان.

آنچه در اینجا نمود برجسته دارد، اختلاف معنادار سنت شفاهی و روایات غیررسمی شاهنامه‌ای با روایت فردوسی است. برای نمونه، شرح و بسط داستان بهمن‌نامه که بیشتر از ده هزار بیت است، در قیاس با روایت فردوسی که کمتر از دویست بیت است می‌تواند در بطن خود دارای معنا و نشانه‌های مختلفی باشد، از جمله آن که روایت فردوسی آگاهانه یا ناآگاهانه در پی تیرئه بهمن و خاندان شاهی از ظلم و ستم ناروا بر مهم‌ترین خاندان و مرکز پهلوانی ایرانی یعنی خاندان سام است.<sup>(۱۲)</sup> در روایت فردوسی حتی در رزم بهمن و فرامرز ضمن اشاره به رشادت فرامرز در رزم یک‌تنه با لشکر بهمن، سرانجام چنین می‌آید:

سـرـانـجـام بـر دـسـت یـاز اـردـشـیر	گـرـفـتـار شـد نـامـدار دلیـر
بـر بـهـمـن آـوردش از رزمـگـاه	بـدو کـرد کـین دـار چـندی نـگـاه
چـو دیدش، نـدادش بـه جـان زینـهار	بـفرمـود داری زدن شـهـریار
فـرـامـرز را زـنده بـر دـار کـرد	تـن پیلـوارش نـگـونسـار کـرد!
و زان پـس بـفرمـود: یـاز اـردـشـیر	ز کینه بکشتش بـه باران تیـر!
	(فردوسی، ۱۳۸۹: ۵/۴۸۰-۹۶/۱۰۰)

چنان که مشاهده می‌شود، به روایت فردوسی، فرامرز زنده گرفتار و بر دار کشیده شده؛<sup>(۱۳)</sup> در حالی که در *طومار تقالی شاهنامه* آمده است:

«القصه سپاه بهمن وی (فرامرز) را در میان گرفتند و جوانان را به قتل رسانیدند. صد و هفتاد زخم تیر به فرامرز رسید و تن آن نامدار مثل آشیانه زنبور شد و هم مرکب وی غراب سام سوار هلاک شد. بس که خون از اعضای او برفت بی‌طاقت شد و بر سخت سنگی تکیه کرد سپر به رویش کشیده و آلا از ترس وی هیچ کس پیش وی نرفت. چون باد بر ابلق وی خورد ابلق حرکت می‌کرد و سپاه تصور

می‌کردند که فرامرز زنده است. بعد از سه روز یکی از غلامان بهمن قوت کرده پیش رفت و از دور سنگی بر سپر فرامرز زد و فرامرز درافتاد. پیش رفتند دیدند که فرامرز وفات کرده است. از این معنی بهمن را خبردار کردند آن بیدادگر فرمود بلند کردند فرامرز را به دار کشید و ... (طومار تعالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۸۰).

هفت لشکر (طومار جامع تقالان) این تصویر را چنین روایت کرده است:

زدند بر گلستان کابل درخت      رسن بر سر دار کردند سخت  
فلامرز را مرده بر دار کرد      تن پیلوارش نگونسار کرد  
(هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۳۱)

همچنین روایت شاهنامه کردی ضمن سرزنش مکرر بهمن در محاصره آذوقه و آب فرامرز و کشتار ناجوانمردانه سپاه زابل چنین می‌گوید:

خه‌وهر دان به شا به‌همه‌ن ناگا بی      فه‌رامه‌رز ژه دور دنیا فه‌نا بی  
واته‌ش به سپا تمامی یه‌کبار      نه‌عش فه‌رامه‌رز بکیشان به دار  
(بهمن و فرامرز: ۲۶، بیت ۳)

معنی: شاه بهمن را آگاه کردند که فرامرز از دور دنیا فانی شده است. بهمن به همه سپاهیان دستور داد تا نعل فرامرز را به دار بکشند.

در اینجا نخواهیم کوشید که وجوه اختلاف یا شباهت‌های روایت رزم بهمن و فرامرز را بررسی کنیم، بلکه تنها برای توصیف اختلاف اساسی دو نوع نگرش و دو سنت بالنده و نسبتاً مستقل روایات ایرانی، به نمونه‌هایی اشاره‌ای خواهیم کرد. سنت شفاهی روایات ایرانی سرچشمه‌ای است که به بیان قائمی (۱۳۹۰: ۴۴) «به جای حافظه تاریخی مبتنی بر خودآگاهی (که هنوز آن را کسب نکرده بود)، وقایع را در ناخودآگاه جمعی و حافظه اساطیری خود ذخیره می‌کرد و به آن‌ها ماهیتی فراواقعی می‌بخشید» و در توصیف دنیای اساطیری خود دارای چنان اصالت و جاذبه‌ای بود که منظور نظر صاحبان قدرت و قلم نیز شده است، تا جایی که حتی محتملاً عاملان و آمران تولید خداینامه‌ها نیز از توجه به آن گزیر و گریزی نداشته‌اند. روایاتی چون داستان ضحاک و کاوه آهنگر، سیاوش، کیخسرو، داستان نخستین شهریار و یا نخستین انسان همگی از دسته بن‌مایه‌های کهنی هستند که ریشه در

اساطیر هندوایرانی دارند و به صورت معناداری مورد توجه روایات رسمی قرار گرفته‌اند.<sup>(۱۴)</sup> این روایات و حتی بسیاری دیگر از داستان‌ها که در شاهنامه فردوسی اثری از آن‌ها نیست یا تنها به ذکر نامی از آن‌ها بسنده شده است، غالباً برآمده از دل سنت شفاهی دیریازی هستند که اصالت یا عدم اصالت آن‌ها را نمی‌توان تنها در قیاس با شاهنامه فردوسی دریافت، چه آن که بخش‌های معتنا بهی از روایات شاهنامه فردوسی خود وامدار همان سنت است.

سنت شفاهی روایات ایرانی در همه ژانرهای ادبی چنان باغ پر برگ و باری بوده است که راویان می‌توانسته‌اند از بر آن، آنچه را که میل دارند به اندازه وسع خود بچینند، چنان که نظامی نیز در مقدمه شرفنامه اشاره کرده است:

سخنگوی پیشینه دانای طوس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنی‌های ناگفته ماند
اگر هرچه بشنیدی از باستان	بگفتی دراز آمدی داستان همان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود	همان گفت کز وی گزیرش نبود

(نظامی گنجوی، ۱۳۳۵: ۵۰)

طرفه آن است که آغاز و انجام بخش اسطوره‌ای و پهلوانی شاهنامه فردوسی به صورت مشخص سیر منطقی داستانی را مشابه به سنت‌های روایی شفاهی طی کرده و به پایان می‌رساند. الگوی روایی اسطوره در اینجا سه حالت دارد: اعتدال آغازین، آشفتگی و به هم ریختگی، و سرانجام بازگشت اعتدال اسطوره‌ای. در دوره اسطوره‌ای یا دوره پیشدادیان، دوره اعتدال آغازین که همه چیز در صلح و صفا و بی رنج و بیماری است با کشته شدن سیامک و جنگ با دیوان به هم می‌خورد و پس از یک دوره آشوب، با ظهور فریدون زمان به اعتدال نخستین باز می‌گردد. این دوره دوره پهلوان‌شاه است. در دوره پهلوانی یا دوره کیانیان، اعتدال فریدونی با کشته شدن ایرج به دست سلم و تور به هم می‌خورد و قاعدتاً می‌بایست با کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو در جنگ بزرگ به پایان برسد اما چون در دوره پهلوانی یا دوره کیانیان، شاه و پهلوان تشخص مستقل و معنادار اسطوره‌ای دارند، اعتدال اولیه خاندان شاهی و خاندان پهلوانی هر دو ضروری است. اینجا است که شاهنامه فردوسی و سنت شفاهی دو مسیر متفاوت می‌پیمایند.<sup>(۱۵)</sup> شاهنامه فردوسی به دلیل برخورداری از منابع سنت رسمی

ساسانی، محتملاً خداینامه‌ها و کتب آیینی و حکومتی چون آیین‌نامگ‌ها و تاج‌نامگ‌ها و غیره، ضمن پشتیبانی معنادار از خاندان‌های شاهی ایران، با مستمسک قرار دادن داستان دارا و داراب به داستان اسکندر می‌رسد و با اشاره بسیار ناچیزی به ملوک‌الطوایف، رشته داستان تاریخ‌گون خود را از سر گرفته و به روایت مفصل ساسانیان می‌پردازد.

اما سنت شفاهی و دیگر روایات غیررسمی راه دیگر می‌پیمایند که در آن پس از به دست آمدن اعتدال اولیه بنیاد شاهی و بنیاد پهلوانی، به روایت خود خاتمه می‌دهند. بر این مبنا خاندان شاهی ایران با ستاندن کین ایرج و سیاوش به دست کیخسرو از افراسیاب و تورانیان به اعتدال خود بازمی‌گردد و خاندان پهلوانی ایران -سام- پس از فراز و فرود بسیار و از سر گذراندن تراژدی رستم و سهراب و برادرکشی شغاد و ستم ناجوانمردانه بهمن به خاندان زال، با ظهور آذربرزین و بازگشت او از هندوستان به ایران و مقابله او با شاه بهمن و سرانجام صلح آن دو و عمران دوباره سیستان و زابل به اعتدال خود باز می‌گردد. سنت روایی شفاهی غیررسمی به صورت معناداری سعی در نمودار کردن وجه ناپسند و نامشروع خاندان شاهی گشتاسب دارد.<sup>(۱۶)</sup> آزمندی مفرط گشتاسب و اسفندیار برای تکیه بر سریر شاهی، همچنین تحمیل جنگ ناخواسته بر رستم و کشته شدن اسفندیار، حيله‌گری اسفندیار در آخرین دم مرگ برای از بین بردن رستم و در پایان، نمک‌شناسی بهمن که پرورده سفره رستم دستان بود و کین جویی او از زال زر به محض جلوس بر سریر قدرت، نمودی ناخوشایند از خاندان شاهی گشتاسب تا بهمن را ترسیم می‌کند. این گونه است که شاهنامه‌خوانی و نقل و نقالی سنت شفاهی، پس از نقل‌های متأثرکننده سیاوش‌گشان، سهراب‌گشان و رستم‌گشان در مجالس متعدد و طولانی که گاه چندین ماه به طول می‌انجامد، سرانجام به نقل آخر یا پرده آخر می‌رسید؛ پرده‌ای که نقل آن بازگرداننده اعتدال نخستین به هر دو اردوگاه شاهی و پهلوانی است. در واقع در بخش پهلوانی، ظهور فرزندان رستم چون کوهکش و پلنگینه‌پوش، برزوی شیراژدر، تیمور شاه‌کمان و دیگران و همراهی آنان با سپاه ایران در جنگ بزرگ هفت لشکر، نشانگر بازگشت اسطوره‌ای اوج شکوه ایران و خاندان شاهی و پهلوانی است. به همین دلیل است که در اوج اقتدار کیخسرو که یگانه پادشاه فرزانه ایران به روایت سنت شفاهی است، در رزم هفت لشکر، کین ایرج و سیاوخش از افراسیاب ستانده می‌شود و اعتدال آغازین بار دیگر به خاندان شاهی بازمی‌گردد. اما پس از کیخسرو

دوره افول خاندان پهلوانی آغاز می‌شود و زاویه دید روایت‌ها بیشتر متوجه ابعاد مختلف داستان‌های از بین رفتن فرزندان نام‌آور خاندان گرشاسپ و پراکنده شدن آن‌ها به دست بهمن است. این بخش از داستان را که به عبارتی نقل پایانی یک دوره کامل شاهنامه‌خوانی یا نقل شاهنامه به روایت سنت شفاهی است آخر شاهنامه می‌خوانند؛ پایانی خوش پس از یک دوره طولانی آشوب. در اینجا یادآوری تمایزی لازم است که بین درک امروزی ما و درک توده سده‌های گذشته از شاهنامه وجود دارد. چنان که می‌دانیم، اولین نسخه‌های چاپی از شاهنامه فردوسی در اوایل سده بیستم رفته‌رفته به دست مردم رسیده و تا پیش از آن، دستیابی به نسخه‌های خطی شاهنامه فردوسی به دلیل گران‌قیمتی کاغذ و نسخ خطی برای عامه مردم امری ناممکن بوده است و حتی نخستین چاپ سنگی شاهنامه چه در هند و چه در ایران به لطف دولت تاجران میسر شده است. اما در مقابل، سنت شفاهی بی آن که نیازی به چاپ و نشر کتاب داشته باشد، توانسته اکثر روایات حماسی و پهلوانی را که هر کدام کتابی جداگانه بوده به صورت سینه به سینه حفظ و منتقل کند و با تولید طومارهای نقالی، بازار نقل شاهنامه را گرم و پررونق نگاه دارد.

اگر به صورت سردستی، بین *طومار نقالی شاهنامه* (که از نظر فرم و ساختار چیزی فراتر از طومارهای دیگر است و باید آن را مجموعه به هم پیوسته چندین طومار دانست) و *شاهنامه فردوسی* از نظر ساختار و محتوای داستانی مقایسه‌ای انجام دهیم، در خواهیم یافت که طومار مفصل شاهنامه، دقایق و ظرایف روایات حماسی را حفظ کرده اما نه تنها مقید به روایت شاهنامه فردوسی نیست، بلکه روایتی مستقل و مستحکم دارد. این طومار مفصل بر اساس ساختار روایت سنت شفاهی از آغاز داستان کیومرث تا پایان داستان بهمن را دربردارد. البته هرچند بین این طومار کهن و طومارهای معاصر مانند طومار کریمی و زریری از نظر محتوا و ساختار اختلافاتی وجود دارد، دست کم دامنه روایات از حد فاصل داستان کیومرث تا داستان بهمن تجاوز نمی‌کند. به عنوان مثال به جز رمانس شیرین و فرهاد که به دلیل محتوای عاشقانه قبول عام یافته، از مجموع روایت‌های دوره ساسانیان چون داستان‌های بلند بزرگمهر و داستان شطرنج و غیره نمونه‌ای در نقل‌ها و شاهنامه‌خوانی‌ها گزارش نشده و از این دوره مورد بحث هیچ نشانی نیز در طومارها نیست.

## نتیجه‌گیری

استنباط این تحقیق دربارهٔ مثل معروف «شاهنامه آخرش خوش است» چنین است که این مثل رایج در سطح درک و دریافت برخی روایان و حماسه‌خوانان شاهنامه، در سنت روایت شفاهی، معنایی دگرگونه یافته است. همچنین این تحقیق نشان می‌دهد که روایت شفاهی شاهنامه گاه چه تلقیات و تفاوت‌های بنیادینی با روایت فردوسی پیدا کرده است و این دو، از منظر ساختار و درون‌مایه و نگرش به جهان داستان، دارای چه اختلاف‌های چشمگیری هستند. بنابراین پایان خوش شاهنامه، لااقل در سطحی از سنت‌های شفاهی نقل حماسی، به بازگشت قدرت به گروه پهلوانان شاهنامه و انتقام‌گیری آذربرزین فرزند فرامرز از بهمن، آخرین شاه کینه‌جوی کیانی اشاره می‌کند.

با وجود سنت‌های روایی مختلف و روایت‌های گوناگون از حماسه‌های ملی ایران، می‌توان گفت برداشت اقوام مختلف ایرانی از «ژانر شاهنامه» غالباً برداشتی غیر از برداشت محض شاهنامه فردوسی است. برای مثال، برداشت فرهنگ عامه کردها از شاهنامه، روایاتی است که زیر نام‌های شانامه، رزم‌نامه، جنگ‌نامه و غیره در اختیار داشته‌اند و این روایات همچون روایات حلقهٔ سیستانی مشتمل بر روایاتی نسبتاً مستقل هستند که علی‌رغم اشتغال بر ده‌ها روایت و کتاب مختلف، از دامنهٔ داستانی مورد بحث (کیومرث تا بهمن) فراتر نمی‌روند.<sup>(۱۷)</sup>

در نتیجه لازم است بین شاهنامه به روایت سنت شفاهی، نقالی و طومارها و شاهنامه فردوسی تمایزی قابل شومیم. همچنین باید شاهنامه را نه یک کتاب منحصر به فرد، بلکه ژانری ویژه از ادب حماسی ایرانی بدانیم که گونه‌های مختلف آن از خداینامه‌ها گرفته تا سیرالملوک‌ها، شاهنامه‌های پیش و پس از فردوسی، روایات حلقهٔ سیستانی، روایات کردی، سغدی و طومارهای نقالی متأخر را در بر می‌گیرد. بی‌شک در این میان، شاهنامه فردوسی بنا به دلایل تاریخی، سیاسی، ادبی و فرهنگی جایگاهی انحصاری یافته است. لیکن منحصر کردن روایات حماسی و پهلوانی ایرانی به روایت فردوسی باعث شده تا بسیاری از محققان به‌سادگی حکم جعل و تقلید بر غالب روایات حماسی و پهلوانی پس از فردوسی زده آن‌ها را از دایرهٔ تحقیقات علمی به بیرون برانند.

امید است در آینده نزدیک، مجموعه‌های تازه‌یافته و گران‌بهای ادبیات حماسی و پهوانی ایرانی چون حلقه سیستانی و شاهنامه کردی هرچه بیشتر از حاشیه به متن مطالعات علمی راه بسته و پنجره‌ای نو به دنیای ادب حماسی ایران‌زمین بگشایند.

#### یادداشت‌ها

- ۱- انوری، ۱۳۸۴: ۵-۶۹۴؛ دهخدا در *امثال و حکم* (جلد دوم، ۱۰۱۲) ذیل مدخل «شاهنامه آخرش خوش است»، نظیر عربی آن را در این شعر دانسته است:  
یا راقدا الیل مسروراً باولہ  
لا تفرحن بلیل مسروراً باولہ  
ان الحوادث قد یطرqn اسحارا  
فرب آخر لیل اجج النارا  
همچنین ببینید: «شاهنامه آخرش خوشه» در *قند و نمک* (شهری، ۱۳۷۰: ۴۵۵)
- ۲- ز بغداد راه خراسان گرفت  
بزرگان ایران همه پر ز درد  
همه رنج‌ها بر دل آسان گرفت!  
برفتند با شاه آزاده‌مرد  
(همان: ۳۰۰/۴۳۷-۳۰۱)
- ۳- رک، اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷: ۲۸ و محیط طباطبایی، ۱۳۷۹.
- ۴- برای اطلاعات بیشتر درباره پیشینه تاریخی بهمن کیانی و روایت بهمن‌نامه در ادبیات کهن رک: Hanaway, 1988: 499-50 و Khaleghi Motlagh, 1988: 489-90. همچنین ببینید: ایرانشاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰؛ صفا، ۱۳۸۹: ۲۸۹-۲۹۴؛ افشاری، ۱۳۷۷: ۸۴۵-۸۴۶.
- ۵- *سام‌نامه*، *گرشاسپ‌نامه*، *شهریار‌نامه*، *بانوگشسپ‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *برزنامه*، *کک‌کوهزاد*، *جهانگیر‌نامه*، *فرامرزنامه*، *کوش‌نامه*. برای اطلاعات بیشتر در این باره رک: آیدنلو، ۱۳۸۸؛ فان زتفن، ۲۰۱۱؛ گازرانی، ۲۰۱۰ و همچنین بخش «حماسه‌های ملی» در صفا، ۱۳۸۹.
- ۶- برای نمونه رک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۸۶۳-۹۰۸.
- ۷- برای آشنایی با شاهنامه کردی رک: چمن‌آرا، ۱۳۹۰: ۱۱۹-۱۴۸.
- ۸- برای آگاهی بیشتر درباره زبان ادبی گورانی رک: Kreyenbroek and Chamanara, 2013.

- ۹- در روایت شفاهی طومار زریری با مهاباد و در روایت شفاهی طومار کریمی با تهمورث آغاز می‌شود.  
رک: Oliaei, Shadi, 2010: 404-5
- ۱۰- همچنین داستان «رفتن بهمن به سیستان، کشتن فرامرز و بردن اموال رستم و زال» در شاهنامهٔ ثعالبی (۱۳۸۵: ۱۱۷) در کمتر از یک صفحه بیان شده است در حالی که بر خلاف سبک مجمل‌گوی روایت ثعالبی، که روایت بسیاری از پادشاهان چون کیومرث، هوشنگ، طهمورث، لهراسپ و دیگران را به اختصار بیان کرده است، داستان هفت‌خان اسفندیار و پهلوانی‌های او با تفصیل چشمگیری بیان شده است و اخبار پهلوانان وجه کم‌رنگ‌تری دارد.
- ۱۱- اخبار الطوال به صورت بسیار مختصر به دست‌یافتن بهمن به سیستان و ویران کردن آن شهر و کشتار فرزندان خاندان رستم اشاره کرده است. رک: اخبار الطوال، ۱۳۷۱: ۵۱.
- ۱۲- روایت ایرانشاه بن ابی‌الخیر نیز داستان زنده بر دار کردن فرامرز را با جزئیات بسیار بیان کرده است. رک: عفیفی، ۱۳۷۰: ۳۳۹ بیت: ۵۷۰۶؛ به نقل از ثعالبی (۱۳۸۵: ۱۷۸)، مسعودی در مزدوجهٔ فارسیهٔ خود گفته که بهمن، زال را کشت و به هیچ‌یک از اعضای خانوادهٔ او ابقاء ننمود.
- ۱۳- برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نخستین انسان و نخستین شهریار رک: Shaked, 1995: 238-56.
- ۱۴- برای مطالعهٔ یک تحلیل مشروح دربارهٔ ادوار و طبقه‌بندی داستانی شاهنامهٔ فردوسی رک: قائمی، ۱۳۹۰ و همو، ۱۳۸۸.
- ۱۵- تمایز دیدگاه‌های حاکم بر سنت شفاهی و روایت فردوسی دربارهٔ خاندان گشتاسب و بهمن کیانی می‌تواند موضوعی بسیار جالب برای تحقیق باشد.
- ۱۶- برای مطالعهٔ برخی از جوانب روایات شاهنامهٔ کردی رک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۰ الف: ۳۸-۱۵ و همو، ۱۳۹۰ ب: ۶۲-۴۳.

#### کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). «چرا آخر شاهنامه خوش است». *بخارا*. سال چهاردهم. شماره ۸۱ خرداد-تیر.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۸۷). «اگر شاهنامه نمی‌بود». *پاژ*. سال اول. شماره ۴. زمستان.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۰ الف). «کریمان کیست؟ بر پایهٔ دست‌نویس هفت‌لشکر گورانی». *جستارهای ادبی*. شماره ۱۷۴. پاییز. صص: ۳۸-۱۵.

اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۰ ب). «در کوی ارشان؛ سرود آرش کمانگیر به زبان گورانی از پیر کاظم کنگاوری». *مطالعات ایرانی*. شماره ۱۹. بهار. صص: ۶۲-۴۳.

انوری، حسن. (۱۳۸۴). *فرهنگ امثال سخن*. جلد دوم. تهران: سخن.

افشاری، مهران. (۱۳۷۷). «بهمن نامه». *دانشنامه جهان اسلام*. تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی. جلد ۴. صص: ۸۴۵-۸۴۶.

ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهمن نامه*. ویراسته رحیم عقیفی. تهران: علمی و فرهنگی.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۲). *شاهنامه آخرش خوش است*. تهران: عطائی.

*بهمن و فرامرز*. (بی تا). دست‌نویس شماره Ms. Or. oct. 1180 vollst. کتابخانه دولتی برلین.

ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). *شاهنامه*. ترجمه به فارسی از محمود هدایت. چاپ اول. تهران: اساطیر.

چمن‌آرا، بهروز. (۱۳۹۰). «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی». *جستارهای ادبی*. سال چهل و چهارم. شماره یکم. بهار. صص: ۱۱۹-۱۴۸.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۸-۳۹). *امثال و حکم*. جلد دوم. تهران: امیرکبیر.

دینوری، ابوحنیفه محمد بن داوود. (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*. ترجمه فارسی از محمود مهدوی دامغانی. چاپ چهارم. تهران: نی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*. دفتر پنجم. به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ سوم. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*. دفتر ششم. به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار. چاپ سوم. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

شهری، جعفر. (۱۳۷۰). *قند و نمک (ضرب‌المثل‌های تهرانی به زبان محاوره)*. تهران: اسماعیلیان.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۹). *حماسه‌سرایی در ایران*. چاپ نهم. تهران: امیرکبیر.

*طومار شاهنامه فردوسی*. (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی. تهران: خوش‌نگار.

*طومار تقالی شاهنامه*. (۱۳۹۱). مقدمه، ویرایش و توضیحات از سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.

محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۶۹). «شاهنامه چگونه به پایان رسید؟». *فردوسی و شاهنامه*. تهران: امیرکبیر.

نظامی گنجوی، (۱۳۳۵). *شرفنامه (اسکندرنامه)*. به کوشش وحید دستگردی. تهران: ابن‌سینا.

هفت لشکر (طومار جامع تقالان)؛ از کیومرث تا بهمن. (۱۳۷۷). با مقدمه، تصحیح و توضیح مهراں افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یغمایی، منتخب السادات. (۱۳۳۸). حماسه فتح نامه نایی. به اهتمام علی دهباشی. چاپ دوم. تهران: اسپرک.  
قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰). «داستان‌های شاهنامه فردوسی: از استقلال تا انسجام (بررسی و نقد آرای تاریخ‌محور و اسطوره‌محور در تحلیل ساختار روایی شاهنامه و ارائه طرحی الگویی از ساختار اثر با استفاده از رویکرد نقد توصیفی)». جستارهای ادبی. شماره ۱۷۳. تابستان. صص: ۵۶-۳۳.

Gazerani, Ameneh (Saghi). (2007). *The Sistani Cycle of Epics* (Unpublished Dissertation), Graduate School of the Ohio State University.

Hanaway W. L., Jr. (1988). "Bahman-Nāma", in: *Encyclopædia Iranica*, Vol. III, Fasc. 5, pp. 499-500.

Khaleghi Motlagh, Jalal. (1988). "Bahman Son of Esfandiār", in: *Encyclopædia Iranica*, Vol. III, Fasc. 5, pp. 489-490.

Kreyenbroek Philip. G., Chamanara, Behrooz. (2013). "Literary Gurānī: Koinè or Continuum", In: *Chez Les Kurdes*, H. Bozarlsan and C. Scalbert-Yucel (Coordinators), Copymedia, Paris, pp. 151-68.

Oliaei, Shadi. (2010). *L'Art du contour dans les cafes traditionnelles en Iran*, Paris, L'Harmatan.

Shaked, Shaul. (1995). "First Man, First King: Notes on Sementic-Iranian Syncretism and Iranian Mythological Transformations", In: *From Zoroastrian Iran to Islam, Studies in Religious History and Intercultural Contacts*, Variorum, pp. 238-56.

Van Zutphen, Marjulijn. (2011). *Farāmarz, the Sistani Hero. Texts and Traditions of the Farāmrznāme and the Persian Epic Cycle*, Leiden University.